

درباره زنانی که شریک نظام مردسالارند¹

جنبش حقوق زنان، به‌حق، به نقد ساختارهای اجتماعی مردسالار و نیز نقش مردان در تقویت و تداوم این ساختارهای تبعیض‌آمیز تشسته است، و به نظر این راهی است که باید همچنان ادامه یابد. اما اصلاح ساختار بیمار یک جامعه مردسالار بدون نقد نقش زنان در شکل بخشی و تداوم این ساختارهای تبعیض‌آمیز کامل نیست. در اینجا مایلیم چند نکته را در این خصوص به اختصار بیان کنیم:

نکته اول: خشونت از مهمترین عواملی است که سلامت مناسبات انسانی را تهدید می‌کند. گوهر خشونت در مناسبات انسانی آن است که فرد بکوشد از طریق اعمال زور یا قدرت، اراده دیگری را مقهور و تابع اراده خود کند. در یک رابطه انسانی سالم، طرفین می‌کوشند که فضای فیزیکی، فکری، و عاطفی امن و آزادی برای یکدیگر فراهم سازند تا در آن فضای امن هریک بتواند بر مبنای سنجش و خواست واقعی خود به خواسته‌های طرف مقابل پاسخ دهد، و اطمینان داشته باشد که پاسخ او هرچه هست از سوی دیگری محترم خواهد بود. در مقابل، در یک رابطه انسانی ناسالم، دست کم یکی از طرفین می‌کوشد که خود و خواسته‌هایش را به شیوه‌هایی مانند تهدید، تطمیع، یا فریب بر دیگری تحمیل کند. در اینجاست که خشونت، ذات خود را در تبدیل «شخص» به «شیء» آشکار می‌کند- یعنی یک انسان صاحب اختیار را که می‌تواند بر مبنای آگاهی و اراده واقعی خود تصمیم بگیرد، به یک شیء بدل می‌کند که صرفاً در خدمت تأمین و تشفی یک سوپه خواسته‌ها و امیال دیگری است. این خشونت، گاهی آشکار و عریان است (مانند اعمال زور در تجاوز به عنف، یا تحت فشار قرار دادن دیگری از طریق کنترل نیازهای مهم و اساسی زندگی او)، و گاهی پنهان و زیرپوستی است (مانند فریب دادن دیگری از طریق ارائه اطلاعات ناکافی یا نادرست).

البته در متن یک جامعه مردسالار، ساختار قدرت به سود مردان نامتقارن است، و بنابراین، مردان به طور کلی دسترسی بیشتری به منابع قدرت دارند، و در نتیجه بیشتر و آسان‌تر می‌توانند خود را در مقام اعمال قدرت و خشونت قرار دهند. این ساختار خشونت‌پرور در فروپاشی اخلاقی جامعه نقش مهمی ایفا می‌کند، و بنابراین، منافع درازمدت اعضای جامعه (صرفنظر از جنسیت آنها) در آن است که با این ساختارهای تبعیض‌آمیز مقابله کنند و در اصلاح آن بکوشند. به همین دلیل است که بهترین شیوه خشونت‌زدایی از مناسبات انسانی (خصوصاً میان مردان و زنان) برابری حقوقی و حقیقی میان زنان و مردان است. تحقق عدالت جنسیتی به سلامت جامعه کمک می‌کند و مردان و زنان جلگی از مزایای آن بهره‌مند می‌شوند. یعنی خیر عمومی اعضای جامعه (اعم از مردان و زنان) در تأمین چنان عدالتیست. بنابراین، پروژه احقاق حقوق زنان و برقراری عدالت جنسیتی پروژه ای منحصر به زنان نیست، بلکه زنان و مردان جامعه باید دوشادوش هم برای تحقق آن بکوشند.

نکته دوم: اما به نظر می‌رسد که برخی زنان فعال در قلمرو حقوق زنان می‌کوشند که جنبش احقاق حقوق زنان را که بخشی از جنبش عدالت خواهیست، به جنبش بیزاری از مردان تبدیل کنند. این زنان، به بهانه نقد ساختارهای مردسالار، قلم مویی درشت به دست می‌گیرند و تصویری کلیشه‌ای از «مرد ایرانی» یا «مرد شرقی» ترسیم می‌کنند که مهمترین ویژگی آن یک زندگی «آلت محور» است - مردانی که در مناسبات خود با زنان به چیزی جز روابط جنسی نمی‌اندیشند، و برای رسیدن به آن از هیچ خشونت و تعرضی ابا ندارند. در این کلیشه‌پردازی‌ها، زن ایرانی هم به چهره ای منفعل، گول، ساده دل، و نهایتاً قربانی بدل می‌شود - موجودی که فاقد فاعلیت است، و یکسره در چنبره قدرت قاهره فاعلیت مردان هوس باز اسیر و بازیچه است. در اینجا تفاوتی نمی‌کند که این زن استاد دانشگاه، روزنامه‌نگار، وکیل دادگستری، پزشک، هنرمند، یا خانهدار، نوجوان، میانسال، یا سالخورده باشد. در هر حال، این زن قربانی ساده دلیست که یک مرد می‌تواند به آسانی او را با کلامی عاشقانه بفریبد یا با تهدید و تطمیع مقهور اراده خود کند. اما این کاریکاتورسازی‌ها تصویر واقع‌نگرانه ای از تمامت جامعه نیست: نه مردان ما جلگی هیولاهای دیوسپرت و آلت پرستانند، و نه زنان ما جلگی، قربانیان ساده دل، آسان‌فریب، و فاقد فاعلیت.

نکته سوم: زنان قربانیان اصلی نظام مردسالار هستند، اما علاوه بر ایشان، گروه‌های زیادی از پسران و مردان هم از زیستن در متن یک جامعه مردسالار آسیب‌های عمیق و جبران‌ناپذیر می‌پذیرند. نظام مردسالار بر مبنای تصویر «نرغالب» سامان پذیرفته

¹ من این یادداشت را در تاریخ ۷ سپتامبر ۲۰۲۰ برای سایت بی بی سی فرستادم. سایت بی بی سی در تاریخ ۱۱ سپتامبر به من اطلاع داد که مطلب «در نوبت انتشار است». اما در تاریخ ۱۴ سپتامبر بدون هیچ توضیح بیشتری به من اطلاع دادند که انتشار این مطلب با مخالفت ادینور روبرو شده است و منتشر نخواهد شد.

است - تصویری که عمدتاً از جهان حیوانات وام گرفته شده است. مطابق این تصویر، «مرد بودن» معادل است با سلطه جویی، تهاجم، جسارت در ابراز وجود، قابلیت خلاقیت و ابتکار عمل، اعتماد به نفس بالا، شجاعت در مقام هموردطلبی، قدرت جسمانی و روحی زیاد، قدرت عقلانی بالا، قدرت رهبری و مسؤلیت پذیری، میل جنسی سیری‌ناپذیر، تحمل بالای درد، روحیه حمایت‌گری، نان‌آوری، محبوب زنان بودن، مورد احترام دیگر مردان بودن، و غیره. اما بسیاری از مردان بسیاری از این ویژگیها را ندارند، و از این حیث همیشه خود را تحت فشار مداوم توقعات و انتظارات توانفرسای جامعه (از جمله زنان) می‌یابند. تربیت پسران در نظام مردسالار بسیاری از توانایی‌های ایشان را که در قالب کلیشه‌های «نر غالب» نمی‌گنجد، سرکوب می‌کند، و آنها را از حیث روحی و خصوصاً عاطفی فلج و ناتوان بار می‌آورد. مردانی که رفتارهای متناسب با کلیشه «نر غالب» را از خود بروز نمی‌دهند از جانب «جامعه مردان» مطرود و از جانب «جامعه زنان» تحقیر می‌شوند. برای مثال، «زنان با پر سفید» از قرن هیجدهم در بریتانیای کبیر برای تحقیر مردانی که (ولو بنابه دلایل بسیار موجه) به جنگ نمی‌رفتند، به ایشان در ملاء عام پره‌های سفید می‌دادند که نشانه بزدلی بشمار می‌رفت، و به این ترتیب با تحقیر این مردان ایشان را وامی‌داشتند که برای اعاده حیثیت از کف رفته خود - یعنی بازیافتن «مردانگی» لکه دار شده‌شان - به میدان جنگ بروند و رفتارهای متناسب با «نر غالب» را از خود نشان دهند. نمونه دیگر، مردان همجنس‌گرا هستند که از جانب مردان نظام مردسالار به خاطر آن که در مناسبات جنسی (به زعم ایشان) خود را در موقعیت فرودست زنانه قرار می‌دهند، درخور تحقیرند، و از جانب زنان از آن رو که صفات «نر غالب» را (دست کم در مناسبات جنسی) از خود نشان نمی‌دهند، فروتر از «مرد واقعی» تلقی می‌شوند.

نکته چهارم: بنابراین، برای مقابله با نظام مردسالار باید کارگزاران این نظام تبعیض را شناخت. البته مردان (خصوصاً «نران غالب») که منافع خود را در دوام این نظام تبعیض می‌دانند، از کارگزاران اصلی این نظام‌اند. اما زنان هم در شکل‌گیری و تداوم این نظام نقش مؤثر و انکارناپذیری داشته‌اند. برای مثال، به نظر می‌رسد که حتی در روزگار شکوفایی جنبش‌های مربوط به حقوق زنان، تصویر غالب زنان از مرد ایده‌آل به تصویر «نر غالب» بسیار نزدیک است. هنوز هم که بیش از دو‌یست سال از انتشار رمان *Grutter* و *تعصب* می‌گذرد، شخصیت آقای داری جزیبیت خود را برای زنان از دست نداده است. در روزگار ما هم رمان مردم‌پسند *Fifty Shades of Grey* بیش از ۱۲۵ میلیون نسخه به فروش رفته است و مطابق آمار، بیش از هشتاد درصد خوانندگان آن زنان بوده‌اند. قهرمان این رمان، آقای کریسچن گری، برای بسیاری از این زنان تصویر ایده‌آل از یک مرد خواستنیست: مردی خوش‌قیافه، خوش‌اندام، ثروتمند، خشن اما عاشق‌پیشه، با میل جنسی سیری‌ناپذیر، حسود، تملک‌جو و رقیب ناپسند، دست و دل باز، قوی، مدبر، در عین حال رمانتیک و رام! طبیعی‌ست که وقتی زنان این ویژگی‌ها را در جفت خود می‌جویند، مردان هم تلاش می‌کنند صاحب این ویژگی‌ها شوند یا خود را واجد آنها بنمایانند. هنوز هم بسیاری از زنان متوقع‌اند که مردان به خواستگاری ایشان بیایند، یا در برابر ایشان زانو بزنند و تقاضای ازدواج بکنند. برای بسیاری از این زنان، مردان مجرد «شوهران بالقوه» هستند. یعنی همانطور که بسیاری از مردان، زنان را به چشم «ابژه‌های جنسی» می‌نگرند، بسیاری از زنان هم مردان را «ابژه‌هایی برای ازدواج» می‌بینند. در هر دو این فرآیندها، شخص به شیء فروکاسته می‌شود، و این فروکاهش از مصادیق تحقیر و خشونت است.

نکته پنجم: در متن یک نظام مردسالار، بسیاری از مردان خود را مجاز می‌دانند که حتی پس از ازدواج شریک‌های جنسی متعدد داشته باشند. خیانت در روابط زناشویی کاری اخلاقاً ناروا و ناقض حقوق همسری‌ست که مورد خیانت قرار گرفته است. روشن است که مردی که به همسر خود خیانت می‌ورزد و در خفا با زنان دیگر مناسبات عاطفی و جنسی برقرار می‌کند، از منظر اخلاقی و اجتماعی در خور نکوهش است. اما نباید از این نکته هم غافل شد که خیانت یک مرد متأهل دگرجنس‌گرا به همسرش تنها با مشارکت یک زن دیگر ممکن است. یعنی در اینجا، مردی که به حقوق انسانی همسرش تعرض می‌کند، این کار را با مشارکت و همدستی یک زن دیگر انجام می‌دهد. متأسفانه بسیاری از زنانی که پرچم مبارزه با تعرض مردان به حریم و حقوق زنان را برمی‌افرازند، خود از برقراری مناسبات جنسی با مردان متأهل ابایی ندارند. این زنان که گاه خود نیز متأهل هستند، آگاهانه و عمدانه با مردان متأهل وارد مناسبات عشقی یا جنسی می‌شوند، و ظاهراً مشارکت در این خیانت را ناقض حقوق همسران خود و همسران آن مردان متأهل نمی‌دانند. یک نمونه بارز از این دست زنان فروغ فرخزاد است. او که همیشه مورد ستایش و الهام‌بخش فعالان جنبش زنان بوده است، بی‌محابا با مردان متأهل روابط جنسی برقرار می‌کرد. برای مثال، هنگامی که او همسر شاپور و مادر یک فرزند بود با سردبیر متأهل مجله «روشنفکر» رابطه جنسی برقرار کرد تا او را پله‌ای برای پیشرفت حرفه‌ای خود کند، و سپس سرفرازانه درباره آن رابطه سرود که «گنه کردم گناهی پر ز لذت/ کنار پیکری لرزان و مدهوش». اما پس از آنکه این ماجرا به رسوایی علنی انجامید، فرخزاد کوشید تا در پس نقاب یک زن مظلوم و فریب‌خورده پنهان شود و مسؤلیت آن «گناه پر ز لذت» را از خود سلب و

به گردن آن مرد بیفکند. ماجرای روابط او با مردان متأهل البته تا پایان عمرش همچنان ادامه داشت، و روابط او با ابراهیم گلستان فقط یک نمونه مشهور آن است. در حدی که من می دانم فرخزاد هرگز از جانب فعالان حقوق زنان بواسطه این رفتارهای تهاجمی و نقض حقوق همسر خود و همسران آن مردان متأهل مورد نقد و نکوهش قرار نگرفته است، که برعکس، این رفتار غیراخلاقی او تحت عنوان تجلی «فاعلیت» زنانه مورد ستایش ایشان بوده است.

به نظر می رسد که این گروه از فعالان جنبش زنان مقوله دفاع از حقوق زنان را با تلقی خاصی از مقوله آزادی جنسی درآمیخته اند. از نظر این زنان مادام که طرفین رابطه به برقراری رابطه جنسی بایکدیگر رضایت داشته باشند، هیچ منعی در برقراری رابطه جنسی میان آنها نیست. به بیان دیگر، از نظر ایشان رضایت طرفین، شرط کافی جواز اخلاقی مناسبات جنسی میان دو نفر است. ظاهراً به این دلیل است که این گروه از مدافعان حقوق زنان تمام تمرکز خود را بر موضوع تجاوز و تعرض جنسی گذاشته اند، چرا که در تعرض یا تجاوز جنسی رضایت یکی از طرفین (غالباً طرف زن) نادیده گرفته شده است. بنابراین، جلب توجهات به مقوله تعرض جنسی برای آن است که، به حق، به ما اهمیت رضایت طرفین را در برقراری مناسبات جنسی گوشزد کند. البته این گروه از زنان سخاوتمندانه دایره مصادیق تعرض جنسی را فراختر از آنچه می باید، می گیرند. برای مثال، فرض کنید که مردی نشانه های رفتاری زنی را بد می خواند و برای مثال، قصد بوسیدن او را می کند، اما در میانه راه درمی یابد که بوسه او با رغبت طرف مقابل پذیرفته نخواهد شد، و لذا عقب می نشیند. ظاهراً مطابق تعریف این زنان، در اینجا اقدام آن مرد مصداق تعرض و بلکه تجاوز جنسی است! اما اگر در این سناریو، زن آغازگر بوسه باشد، اقدام او نه فقط مصداق تعرض و تجاوز نیست که نشانه فاعلیت آن زن و رفتاری شجاعانه و در خور ستایش است!

بدون شک اصل حساسیت نسبت به توافق و رضایت صریح و روشن طرفین در برقراری مناسبات جنسی بسیار مهم است، و هرچه بر آن تأکید شود کم است. اما چرا نزد این گروه از فعالان جنبش زنان توافق و رضایت طرفین «شرط کافی» برقراری مناسبات جنسی است؟ احتمالاً دلیل آن تلقی خاص ایشان از مقوله آزادی جنسی است: اگر رضایت طرفین تمام آن چیزی است که برای برقراری رابطه جنسی با دیگری لازم است، در آن صورت به محض آنکه زن و مرد هر دو به برقراری آن رابطه رضایت دهند، هیچ منعی برای چنان رابطه ای وجود نخواهد داشت. به این ترتیب این اصل که «رضایت طرفین شرط کافی مناسبات جنسی است» از جمله راه را برای ارتباط جنسی بی قید و شرط زنان (اعم از مجرد و متأهل) با مردان (اعم از مجرد و متأهل) می گشاید. اما حقیقت آن است که رضایت طرفین شرط لازم یک رابطه جنسی سالم و موجه است نه شرط کافی آن. رضایت زن و مرد به برقراری رابطه جنسی زمانی کفایت می کند که هیچ یک از طرفین حقوق شخص سوئی را در این میان نقض نکند. مرد متأهلی که با زنی غیر از همسر خود وارد مناسبات جنسی می شود - ولو آنکه آن زن دیگر کاملاً به این رابطه راضی باشد - حقوق همسر خود را نقض کرده است، و آن زنی هم که با آن مرد وارد چنان مناسبتی شده است در نقض حقوق همسر آن مرد شریک است. بنابراین، به گمانم فعالان حقوق زنان باید در کنار جنبشی که به مقوله تعرض و آزار جنسی می پردازد، به مقوله خیانت در روابط زناشویی هم توجه کنند، و در کنار مردان متأهلی که به همسران خود خیانت می کنند، زنانی را هم که در این جرم اخلاقی با ایشان شریک اند، در خور نکوهش بدانند. زنانی که عالمانه و عامدانه به مناسبات جنسی با مردان متأهل تن می دهند تا هوس ها یا طمع های خود را ارضاء کنند، به اندازه آن مردان در نقض حقوق زنان شریک اند، و نمی توانند در پس نقاب یک زن مظلوم و ساده دل که توسط یک مرد مهاجم فریفته شده است، پنهان شوند. این زنان ریاکار شایسته آن نیستند که پرچم حمایت از زنان را بردوش بگیرند، و خود را مدافع حقوق ایشان و ابنمایند.

نکته ششم: اما نکته آخر ناظر به تجربه ای است که کمابیش میان مردانی که تجرد را به عنوان سبک زندگی خود برگزیده اند مشترک است. در متن جامعه مردسالار، زن از طریق مرد ارزش و منزلت می یابد. بنابراین، زنان با این ذهنیت پرورده می شوند که باید هرچه زودتر شوهری برای خود بیابند. نتیجه آن است که زنان، مردان مجرد را به چشم همسران بالقوه می بینند، و سبک زندگی مجردانه را تهدیدی برای خود و خوشبختی شان تلقی می کنند. متأسفانه این ذهنیت حتی در میان بسیاری از زنان تحصیل کرده و امروزی ما هم که دعاوی فمینیستی دارند ریشه دارد. در بسیاری موارد، مردانی که تجرد را به عنوان سبک زندگی خود برگزیده اند، موضوع مزاحمت ها و خشونت های این گروه از زنان قرار می گیرند. ظاهراً این زنان مجرد، مردان مجرد را «سهم» خود و تجرد آنها را تعرض به حقوق خود می شمارند. شیوه برخورد این زنان با مردان مجرد غالباً در چند مرحله شکل می پذیرد: در مرحله اول، شیوه ها غالباً مسالمت جویانه، غیرمستقیم، و دلبرانه است. گویی این زنان معتقدند که این مردان از آن رو مجرد هستند که هنوز ایشان را ملاقات نکرده اند! بنابراین، می کوشند به این مردان امکان بدهند که زیبایی ها و کمالات ایشان را از

نزدیک و به چشم خریدار ببینند، و پیش از آنکه دیر شود پا پیش بگذارند. اما وقتی که اشتیاق لازم را در طرف مقابل نمی بینند به مرحله دوّم وارد می شوند. در مرحله دوّم، شیوه ها مستقیم‌تر و نشانه ها علنی‌تر می‌شود. ظاهراً تصوّر این زنان آن است که این مردان به علت خامی یا بی‌تجربگی نمی‌توانند نشانه‌های دلبرانه ایشان را به‌درستی بخوانند یا به علت کم رویی و بی‌تجربگی نمی‌توانند یا نمی‌دانند که چگونه پا پیش بگذارند. بنابراین، نشانه ها و کنایه ها را صریح‌تر و بی‌پرده‌تر می‌کنند تا جایی که به صراحت به طرف مقابل ابراز علاقه می‌کنند و خود پیش قدم می‌شوند تا راه را برای پا پیش نهادن آنها باز کنند. اما اگر این شیوه هم به نتیجه نرسید، مرحله بعدی آغاز می‌شود. مرحله سوّم، مرحله تحقیر و تحریک است. بسیاری از زنان به‌درستی با فرهنگ و ادب دست ردّ به سینه خوردن آشنا نیستند. در سنت مردسالارانه این مردان هستند که در ابراز علاقه پا پیش می‌گذارند، و کمابیش پذیرفته‌اند که در بسیاری موارد ابراز علاقه ایشان پاسخ مثبت نمی‌یابد، و بنابراین، شکست در روابط عاشقانه را تاحدی تحمل پذیرتر می‌یابند. خوشبختانه زنان امروزی ما رفته رفته این اعتماد به نفس را یافته اند که علاقه خود را به مردی که می‌پسندند ابراز کنند و در انتظار اقدام او نمانند، اما ظاهراً آستانه تحمل زنان در پاسخ منفی شنیدن هنوز پایین است. ایشان پاسخ منفی را نوعی تحقیر و تخفیف تلقی می‌کنند و لذا می‌کوشند که آن را با تحقیر و تخفیف متقابل پاسخ دهند. در اینجا است که رابطه به خشونت می‌گراید، و مردان از جانب عشاق دیروز و دشمنان امروز طرف خطاب‌هایی از این دست قرار می‌گیرند: «مردان ایرانی یا شرقی بی‌جنبه اند و ظرفیت آن را ندارند که زنان به ایشان ابراز علاقه کنند»؛ «شما فرد بسیار خودخواهی هستید»؛ «من برای شما متأسفم که اینقدر بی‌ادب هستید»؛ «برای‌تان متأسفم که ارزش عشق را در زندگی نمی‌شناسید»؛ «شما که از عشق هیچ نمی‌فهمید چرا از عشق حرف می‌زنید؟»؛ «آیا شما ناتوانی جنسی دارید؟»؛ «آیا شما همجنس‌گرا هستید؟». در بسیاری موارد ماجرا به اینجا ختم نمی‌شود و کار به مزاحمتها، تهدیدها و آزارهای خشن‌تر می‌انجامد! ظاهراً زنان ما هم گاه فراموش می‌کنند که «نه» همیشه و همه جا به معنای «نه» است - مرد و زن ندارد!

حاصل سخن آن است که تغییر و اصلاح نظام تبعیض مردسالار مستلزم مشارکت فعالانه مردان و زنان است، و در این راه در کنار توجه به نقش مردان مطلقاً نباید نقشی را هم که زنان در شکل‌گیری، تحکیم، و تداوم این نظام تبعیض دارند، نادیده گرفت.

آرش نراقی
کالج موراوین، پنسیلوانیا
۷ سپتامبر ۲۰۲۰